

The killing of the deserving death toward the Imam by another in the five sects of Islam with emphasis on criminal law (1392)¹

Doi: 10.22034/jrj.2019.53938.1663.

Abdolali Tavajohi

Associate Professor of Law, Faculty of Humanity Sciences, Shahed University, Tehran - Iran; Tavajohi@shahed.ac.ir

Mohaddeseh Moeinifar

Assistant Professor of Theology and Islamic thought (Islamic jurisprudence and fundamentals of Islamic law), Faculty of Islamic Sciences and Researches, Imam Khomeini International University (IKIU), Qazvin-Iran (Corresponding Author); Moeinifar@isr.ikiu.ac.ir

**Justārḥā-ye
Fiqhī va Uṣūlī**

Vol.6, No. 20
Fall 2020

Receiving Date: 2019-04-11; Approval Date: 2019-09-15

159

Abstract

The deserving death is a jurisprudential debate in which the evolution of discussion about it is different in Islamic sects. Sunni jurists believe that the deserving death toward Imam are only the warlike, the rebel and the belligerent, and in their view, in the killing of the warlike and the rebel by the non-Imams, the retaliation are not pronounced and only in fixed legal punishment, they are obliged to execute it by the Imam; Otherwise, retaliation and blood-price are

1. **Tavajohi**. A (2020); "The killing of the deserving death toward the Imam by another in the five sects of Islam with emphasis on criminal law"; Jostar_ Hay Fiqhi va Usuli; Vol: 6; No: 20; Page:159-193 ; Doi: 10.22034/jrj.2019.53938.1663.

pronounced. In addition to the cases of the Sunni jurists referred before, the shia jurists have developed the domain of the deserving death to reprehensible act, insulting the Prophet, and the Imams, the pretender of the Prophecy and the reprehensible act of tributary, and most of the shia jurists in all cases, except insulting the Prophet, and the Imams believe that it is not permissible to kill the aforementioned individuals without the permission of the Imam and condemn the perpetrator to be guilty and must be received discretionary punishment.

Keyword: deserving death, the belligerent, the warlike, the rebel , insulting the Prophet.

اقدام غیر در قتل مهدورالدم در موارد مختص به حاکم در مذاهب خمسہ بانگاہی بہ عملکرد مقنن در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲^۱

عبدالعلی توجّهی^۲

محدثه معینی فر^۳

چکیده

مهدورالدم از مباحث فقهی است که تطوّر بحث درباره آن، در مذاهب اسلامی متفاوت است. فقهای اهل سنت، موارد اجرای حکم قتل مهدورالدم مختص به حاکم را، تنها کافر حربی، باغی و محارب می دانند و در مورد قتل کافر حربی و باغی به دست غیر حاکم، قصاص را ثابت ندانسته و تنها در خصوص حدود، قائل به اجرای آن به دست حاکم هستند و در غیر این صورت، قصاص و دیه ثابت است. فقهای امامیه دامنه این اختصاص را علاوه بر موارد مورد نظر فقهای اهل سنت، به مسئله عامل منکر، سبّ النبی ﷺ و ائمه علیهم السلام، مدعی نبوت و فجور اهل ذمه توسعه داده اند و اکثر فقهای امامیه در تمامی موارد، به جز سبّ النبی ﷺ و ائمه علیهم السلام، قتل افراد فوق الذکر را بدون اذن امام علیهم السلام جایز ندانسته و فرد خاطی را گناهکار و مستحق تعزیر دانسته اند. قانونگذار نیز در ماده ۳۰۲ و

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمسہ
۱۶۱

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۴

۲. دانشیار حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران-ایران: Tavajohi@shahed.ac.ir

۳. استادیار فقه و حقوق اسلامی، دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی، قزوین-ایران
(نویسنده مسئول): Moeinifar@isr.ikiu.ac.ir

۳۰۳ ق.م.ا. ۱۳۹۲ از نظریه مذکور تبعیت نموده و علاوه بر ثبوت دیه، تعزیر را در صورت عدم اجازه دادگاه مقرر کرده است.

کلیدواژه‌ها: مهدورالدم، محارب، کافر حربی، باغی، سائب‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مذاهب
خمس.

درآمد

سلب حیات انسان به‌عنوان شدیدترین جرم علیه اشخاص، با واکنش شدید در همه جوامع همراه است. در نظام حقوقی اسلام، مجازات قتل عمدی، قصاص است که از آن در قرآن کریم به‌عنوان عامل حیات‌بخش جامعه یاد می‌شود. با وجود این، ارتکاب بعضی اعمال از سوی مسلمانان یا اهل ذمه، موجب زوال عصمت و حرمت خون آن‌ها می‌شود که از آنان با عنوان «مهدورالدم» یاد می‌شود.

مطالعات در دو حوزه فقه و حقوق درباره مهدورالدم، بیشتر به موضوع تأثیر اعتقاد به مهدورالدم بودن مقتول پرداخته و به بیان نظر فقهای امامیه و حقوقدانان اکتفا شده، در حالی که موضوع پژوهش حاضر، تحلیل اقدام غیر در قتل مهدورالدم در موارد اختصاص اجرای این حکم به حاکم در فقه مذاهب خمس به‌نگاهی مختصر به قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ش. است. در این زمینه نیز مطالعات انجام شده بسیار اندک است. برای نمونه، مجیدی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «آسیب‌شناسی سیاست کیفری ایران در قبال قتل مهدورالدم» می‌کوشد با رجوع به مبانی فقهی آن، سیاست کیفری ایران را در قبال قتل مهدورالدم به نقد بکشد و به مواردی چون خدشه به اصل قضایی بودن، برائت و قانون‌مندی جرائم و مجازات و لطمه به نظم عمومی، به عنوان نارسایی سیاست کیفری ایران پیش و پس از تصویب ق.م.ا. ۱۳۹۲ ش. اشاره می‌کند. رویکرد وی در این مقاله بیش از آنکه فقهی باشد، حقوقی است، در حالی که پژوهش حاضر، علاوه بر فقه امامیه، تلاش نموده به فقه اهل سنت نیز توجه یابد. بر اساس همین، می‌توان ادعا کرد مطالعه‌ای در این زمینه در فقه مقارن صورت نگرفته و تفاوت دیدگاه میان فقهای امامیه و اهل سنت در این موضوع مورد توجه جدی واقع نگشته است.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۱۶۲

پژوهش حاضر در صدد پاسخ گویی به این سؤال است که از نظر فقه امامیه و اهل سنت، چه کسانی در صورت مهدورالدم شدن، اجرای حکم قتل آنها تنها در اختیار حاکم است؟ به علاوه، حکم قتل آنان به دست افراد دیگر بدون اذن امام و ادله آن چیست؟ این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته و بر فرضیه‌های ذیل مبتنی است. فقهای امامیه برخلاف اهل سنت دامنه گسترده‌ای را برای مهدورالدم نسبت به حاکم در نظر گرفته‌اند و اکثر آنان معتقدند هر چند قصاص یا دیه در آن ثابت نیست، فرد خاطی گناه کرده و تعزیر بر او ثابت است، در حالی که فقهای اهل سنت در اکثر موارد به‌رغم آنکه این افراد را تنها نسبت به امام مهدورالدم می‌دانند، مجازاتی را برای آن در نظر نگرفته‌اند.

۱- مفهوم و انواع مهدورالدم

«مهدور» از ماده «هدر» و به معنای باطل بودن و مهدورالدم در اصطلاح کسی را گویند که خون او باطل و در نتیجه، قصاص یا دیه‌اش ساقط است (دهخدا، ۱۳۷۷، ۲۱۸۷۷/۱۴؛ صفی‌پور، بی‌تا، ۳ و ۴/۱۳۵۸؛ فتح‌الله، ۱۴۱۵ق، ۴۱۳)، در حالیکه آیت‌الله خویی و برخی دیگر، مهدورالدم را به سه گروه تقسیم می‌کنند: مهدورالدم نسبت به شخص یا جماعت خاص و معین، مانند دفاع مشروع (حلی، ۱۳۸۶، ۱۵۶)؛ مهدورالدم نسبت به همه مسلمانان با اذن حاکم شرع مثل مستحق حد؛ مهدورالدم نسبت به همه مسلمانان بدون اذن وی مثل سائب‌النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام که کشتن وی بلاشکال است؛ هر چند با اکراه باشد؛ البته اگر فتنه‌ای رخ ندهد. در دو مورد اخیر، حکم آن مثل حکم سایر نفوس محترمه است. پس قتل او حتی با تقیه و اکراه جایز نیست (روحانی، ۱۴۱۳، ۴۹۵/۱۴؛ موسوی‌خویی، ۱۴۱۱ق، ۱/۶۹۶-۶۹۷؛ انصاری، ۱۴۲۰ق، ۴/۴۴۵)؛ از نظر دیگر فقها، میان موارد دوم و سوم فرقی نیست. پس اگر کسی آنها را بدون اذن حاکم بکشد، فعل حرامی انجام داده، قصاص و دیه ندارد، اما آیت‌الله خویی در کشتن زانی و لائط بدون اذن امام، به ثبوت قود یا دیه با تراضی قائل است (موسوی‌خویی، ۱۴۱۱ق، ۱/۶۹۶-۶۹۷).

به نظر می‌رسد در صورت قبول نظریه عدم وجوب کسب اذن از امام در قتل سائب‌النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تفکیک مورد نظر آیت‌الله خویی درباره انواع مهدورالدم بسیار

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمس

دقیق‌تر است و در غیر آن، این تفکیک بی‌فایده است. البته با بررسی ادله در ادامه ثابت می‌شود که سَابِ النَّبِيِّ ﷺ از دایره مهدورالدم نسبت به حاکم تخصصاً خارج است. البته حاکم اسلامی می‌تواند برای پیشگیری از اخلال نظم در جامعه، برای اعمال مجازات در قتل سَابِ النَّبِيِّ ﷺ ضوابط خاصی را تعیین کند.

۲- موارد اباحه دم مختص به حاکم

موارد اجرای حکم مهدورالدم مختص به حاکم در فقه امامیه شامل مواردی چون سَابِ النَّبِيِّ ﷺ و ائمه عليهم السلام، مدعی نبوت، عامل به منکر، محکوم به اجرای حدود، محارب، اهل ذمه فاجر، باغی و کافر حربی است، اما در فقه اهل سنت تنها محدود به حدود، بغی، محاربه، کافر حربی و تعزیر به قتل است.

۲-۱. موارد اباحه دم مختص به حاکم در فقه امامیه

نظریات گوناگونی درباره موارد اباحه دم مختص به حاکم و قتل وی بدون ملاحظه اقسام آن توسط شخص دیگر میان فقهای امامیه وجود دارد. برخی قائل به جواز قتل وی بدون اذن امام هستند که این نظر در موضوع سَابِ النَّبِيِّ ﷺ و ائمه عليهم السلام مدعی نبوت، حدود و ارتداد دیده می‌شود. بر اساس این دیدگاه، هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام را سب کند، خون وی هدر است و هر کس که می‌شنود، می‌تواند او را به قتل برساند. دلیل آن خبری مرسل در باب قصاص است (حلی، ۱۳۸۶، ۱۵۶؛ اسدی، ۱۴۱۹ق، ۵۷۴/۳؛ حلی، ۱۳۸۹، ۵۴۹/۴؛ موسوی خویی، تکملة منہاج، ۱۴۱۰ق، ۷۳/۲). همچنین برخی معتقدند قتل سَابِ النَّبِيِّ ﷺ منوط به اذن امام عليه السلام نیست (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۴ق، ۲۸۴/۱؛ روحانی، ۱۴۱۴ق، ۴۸/۲۶) که مستند آن روایت هشام بن سالم، ظاهر روایات دیگر در مورد سب امام علی عليه السلام، حسنه محمد بن مسلم و روایت داوود بن فرقد است که مهمترین آن‌ها بررسی می‌شوند. نخست، در روایت هشام بن سالم آمده است: از امام صادق عليه السلام درباره حکم شتم کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد، فرمود: او را نزدیک‌تر پس نزدیک‌تر پیش از رفع آن به امام بکشید (کلینی، ۱۴۰۱ق، ۲۵۹/۷) که دلالت این روایت بر این قول بسیار صریح است. دوم حسنه محمد بن مسلم از

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۱۶۴

امام باقر علیه السلام است: مردی از قبیله هذیل رسول الله صلی الله علیه و آله را سب می کرد. خبر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کیست این مرد را کیفر کند؟ دو مرد از انصار بلند شدند و عرض کردند: ما ای پیامبر خدا! آن دو رفتند به عربه محل زندگی مرد هذیلی رسیدند. جست و جو کردند، او را یافتند. او مشغول گوسفندچرانی بود. به وی سلام نکردند. او پرسید: شما کیستید و نامتان چیست؟ گفتند: تو فلانی فرزند فلانی هستی؟ پاسخ داد: آری، از مرکب فرود آمدند، گردن او را زدند و برگشتند. محمد بن مسلم می گوید: پس از شنیدن این داستان راستان، از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا اگر امروز مردی پیامبر صلی الله علیه و آله را سب کند، کشته می شود؟ امام فرمود: اگر بر جانت ترسی، پس او را بکش (کلینی، ۱۴۰۱، ۲۶۷/۷). فارغ از بحث سند، هر چند گروهی که اذن امام علیه السلام را برای کشتن سائب النبی صلی الله علیه و آله لازم نمی دانند، به این روایت استناد کرده اند، اما این روایت تنها شرط انجام را عدم ورود ضرر به جان انسان بیان کرده است و به علاوه از فحوی روایت بر می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت اذن چنین کاری را صادر کرده اند، اما شاید موافقان عدم نیاز به اذن امام به جمله پایانی روایت استناد کرده اند که امر «فاقتله» در آن وجود دارد که به نظر می رسد چون شارع در مقام بیان است و یکی از شروط انجام آن را نیز بیان نکرده است، این امر را به صورت مطلق گذارده است.

به علاوه، به روایت سعید بن مسیب هم اشاره شده است: معاویه نامه ای به ابوموسی نوشت که شخصی مردی را دیده است که با عیالش همبستر شده و آن شخص زانی را کشته است و قضاوت را نزد معاویه بردند. معاویه داستان را طی نامه به ابوموسی اشعری نوشت و گفت قضاوت برایم مشکل شده است. تو مخفیانه این مسئله را از علی بن ابیطالب علیه السلام پرس و جواب آن را بفرست. ابوموسی می گوید: در بین راه به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، بدون اینکه داستان را بگویم، پرسش را مطرح کردم. امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم در کوفه و تمام مناطقی که من حاکم هستم و تحت ولایت من است، چنین قضیه ای اتفاق نمی افتد که یک مردی جرئت کند به سراغ زن شوهردار برود و با او زنا کند. این قضیه مال اینجا نیست، این مسئله را از کجا آوردی؟ ابوموسی می گوید: چاره ای نداشتم و گفتم معاویه به من نوشته است.

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمس

ابوموسی می گوید: امام فرمود: «من ابوالحسن علی بن ابیطالب هستم. اگر چهار تا شاهد آورد و شهادت دادند که این مرد با زن او زنا کرده است، قصاص نمی شود و اگر شاهد نداشت، دفعش می کنند و فانی و هلاک می کنند (طوسی، ۱۳۶۵، ۱۰/۳۱۴). این روایت نیز به جهت دو راوی مجهول مرسل و فاقد اعتبار است. همچنین این روایت مخصوص موضع زوج است و قابل تسری به موارد دیگر نیست.

روایت داوود بن فرقد (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۲۸/۲۱۷) نیز که درباره حکم قتل ناصبی است، علاوه بر ضعف سند، استدلال به آن نیز تمام نیست؛ زیرا موضوع روایت، نصب امام است که در محل خود قابل بحث است.

خبر دیگر در این باره خبر عامری (طوسی، ۱۳۶۵، ۱۰/۸۶؛ جمعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ۹/۱۹۴) درباره سب امام علی علیه السلام است که در هر دو روایت آخر، حکم قتل سب با ناصبی به صورت مطلق بیان شده است. از مجموع روایات به دست می آید که فقها از اطلاق آن‌ها به لزوم عدم اذن از امام رسیده‌اند. علاوه بر این، ادعای شهرت و بلکه اجماع نیز وجود دارد که مخالف اجماع منقول از شیخ مفید و علامه حلی است (اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ۱۰/۵۴۴-۵۴۶؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۴ق، ۱/۲۸۴). فارغ از اشکال وارد به اجماع که در اینجا به جهت وجود روایات، اجماع مدرکی و مستند است. در مقابل این اجماع، اجماع دیگری وجود دارد که در نتیجه، دلیل معتبری نخواهد بود. همچنین، ظاهر روایت عمار سجستانی از عبدالله بن نجاشی (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۲۹/۲۳۰) بر این امر دلالت دارد که کفاره قتل نفس یا دیه آن، گوسفند نیست که امام دستور ذبح داده‌اند، بلکه ذبح گوسفند به سب ترک مستحب یعنی سبقت از امام علیه السلام است و غیر از آن چیزی بر عهده او نیست (اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ۱۰/۵۴۴-۵۴۶؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۴ق، ۱/۲۸۴). در مقابل این روایت، روایتی (طوسی، ۱۳۶۵، ۱۰/۸۶) وجود دارد که درباره سب است و خون او را مباح می‌داند، ولی به گوسفند اشاره نشده است. البته عده‌ای چون شیخ معتقدند بر هر کس کشتن سب سب النبی ﷺ و ائمه علیهم السلام بدون اذن حاکم به شرط عدم هراس از به خطر افتادن جان و مال خود یا مؤمن دیگری جایز است و جواز آن در صورت وقوع ضرر و بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام و روایت عامری منتفی است (جمعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ۹/۱۹۴؛ عاملی، ۱۴۱۱ق، ۲۴۱؛ فقعانی، ۱۴۱۸ق، ۲۹۵؛

موسوی خمینی، ۱۳۹۰، ۲/۴۷۷؛ اسدی، ۱۴۱۹، ۹/۴۵۱). متن روایت امام صادق علیه السلام به این شرح است: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بشنود که کسی درباره من بدی می گوید، واجب است بر او که بکشد، هر کس را که به من دشنام می دهد و نیازی به بردن وی نزد حاکم نیست و در صورتی که او را نزد حاکم ببرند، حاکم باید او را بکشد» (کلینی، ۱۴۰۱ق، ۷/۲۶۷).

درباره مدعی نبوت نیز علامه حلی به دلیل موثقه ابن ابی یعفور^۱ کشتن وی را بدون اذن امام جایز می داند و دیه ای بر عهده قاتل او نیست (حلی، ۱۳۸۶، ۱۵۶). مفاد این روایت نیز اطلاق دارد و اساساً به اذن امام اشاره ای نکرده است.

درباره ارتداد، زنا، محصنه و لواط نیز دیدگاه جواز قتل بدون اذن امام مطرح است. هر چند در کتب فقهی تنها به این سه حد اشاره شده، اما در سایر حدودی که مجرم در آن‌ها محکوم به مجازات مرگ است نیز می توان آن را مطرح نمود؛ مانند زنا، به عنف. افزون بر این، در بسیاری از حدود و تعزیرات در صورت تکرار، مجازات مرگ هم در نظر گرفته می شود که درباره آن میان فقها اختلاف است، اما «قول اقوی، ثبوت مجازات مرگ پس از چهار بار است» (علامه، ۱۴۲۲ق، ۱/۳۱۰؛ علامه، تذکره) بی تا، ۸/۵۸-۶۰؛ علامه، تبصره) بی تا، ۲۵۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ۴/۴۹۹؛ موسوی خمینی، ۱۳۹۰، ۲/۴۹۶؛ روحانی، ۱۴۱۴ق، ۲۵/۵۴۹).

از نظر برخی اجرای حدود الهی نیز بر عهده امام یا نایبش است (علامه، ۱۴۱۹ق، ۹/۴۵۱؛ آبی، ۱۴۰۸، ۱/۴۳۳؛ قمی، بی تا، ۵۸۳؛ ابن براج، ۱۴۰۶ق، ۱/۳۴۲؛ عاملی، ۱۴۱۱ق، ۲۴۱؛ فقعی، ۱۴۱۸ق، ۲۹۵؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ۴/۴۸۵)؛ زیرا ولایت او بر کسی که حد بر او اجرا می شود، غیر از ولایت پدر، زوج و مولا و در صورت عدم حضور امام علیه السلام، بر عهده فقهای جامع الشرایط است. همچنین امام علیه السلام بدون اذن مولا می تواند به جهت عمومیت ولایتش، حد را اجرا کند؛ زیرا ولایت امام علیه السلام اولی و امام نسبت به مؤمنان، اولی از خودشان است. پس اگر حد، قتل یا رجم باشد، بر اساس احتیاط در نفوس و خون اختصاص به امام علیه السلام دارد (اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ۱۰/۴۷۳-۴۷۴). مستند

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمس

۱۶۷

۱. قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: «أنّ بزيعاً يزعم أنّه نبى؟ فقال: إنّ سمعته يقول ذلك، فاقته» (کلینی، ۱۴۰۱ق، ۷/۲۵۸).

این نظر اجماع فقهای امامیه و روایتی از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است (قمی، بی تا، ۵۸۳). البته نظر ضعیفی وجود دارد مبنی بر آنکه مرد بر زوجه، فرزند و مملوکش می تواند اجرای حد کند (آبی، ۱۴۰۸ق، ۴۳۳/۱). علامه حلی می نویسد: بر مولا واجب است حد تازیانه، شرب، سرقت و ارتداد را بر مملوک خود (مرد یا زن، مزدوج یا غیر مزدوج) اجرا کند و فرقی نمی کند حد از طریق بینه، اقرار یا علم ثابت شده باشد و متوقف بر اذن امام نیست (علامه، ۱۴۲۲ق، ۳۲۱/۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۴۳۶/۳). ایشان با تأکید بر قتل مرتد بیان می کنند قتل وی با شمشیر و به دست امام است، اما اقرب آن است مولا، خود، بنده خویش را به سبب ارتداد بکشد (علامه، ۱۴۲۲ق، ۳۹۴/۵) و اگر مسلمانی، مرتدی را بکشد، قصاصی بر او نیست و بنا بر اقرب هم دیه ندارد؛ هر چند در قتل وی تجاوز کرده و بدون اذن امام باشد (اسدی، ۱۴۲۲ق، ۴۵۸/۵)، اما گناه کرده و تعزیر بر او ثابت است (عاملی، ۱۴۱۴ق، ۱۶۶؛ اردبیلی، ۱۴۱۶ق، ۱۹۸/۳).

ابن زهره نیز اقامه حد توسط مولا بر بنده را بدون اذن امام به دلیل روایت «و اقیما الحدود علی ما ملکتم ایمانکم» جایز می داند و برای غیر مولا به دلیل اجماع، جایز نمی داند (حلبی، ۱۴۱۷ق، ۴۲۵).

علاوه بر این، در زمان غیبت، فقیه مؤمن می تواند حدود را اجرا کند و مردم نیز باید او را مساعدت کنند. اگر ظالمی او را به اقامه حد مجبور کند، در صورتی که قتل حرامی نباشد، اجرای حد جایز است، اما اگر ظالم او را بر قضا اکراه کرد تا جایی که می تواند باید بر وجه شرعی حکم کند و در غیر این صورت، تقیه پیشه کند (آبی، ۱۴۰۸ق، ۴۳۳/۱).

فقهای پس از متولی حد، درباره حکم اقدام به اجرای حد از سوی شخصی غیر امام یا نایب او بدون اذن ایشان، سه نظر را مطرح کرده اند: ثبوت قصاص، عدم ثبوت قصاص و دیه، ثبوت دیه و عدم ثبوت قصاص.

برخی معتقدند اگر قتل کسی به جهت زنا یا لواط واجب شد و غیر امام علیه السلام او را کشت، دیه و قصاص بر او ثابت نیست، به سبب روایتی از امام علی علیه السلام که می فرماید: قصاص بر او (زوج) ثابت است، مگر آنکه بینه بیاورد؛ بنابراین، امام تنها از قاتل بینه خواسته و اقرب انتفای قصاص است مطلقاً؛ زیرا او مباح الدم و قتل

او همچون حربی واجب است (طوسی، ۱۴۰۰ق، ۱۷۲/۵؛ علامه، ۱۴۲۲ق، ۴۵۸/۵-۴۵۹؛ حلی، ۱۴۰۹ق، ۹۸۸/۴؛ نجفی، ۱۳۶۷، ۱۶۵/۴۲-۱۶۶؛ اردبیلی، ۱۴۱۶ق، ۱۴/۳؛ طباطبایی، ۱۴۲۲ق، ۱۰۴/۱۴؛ جبعی‌عاملی، ۱۴۱۶ق، ۱۵/۱۵۳). البته اشکال شده که مقتضی ادله قصاص، ثبوت قصاص است برای هر کسی که عمداً کسی را به قتل برساند و از این ادله، تنها موارد جواز قتل خارج است و بقیه در ذیل ادله باقی می‌ماند؛ زیرا در این فرض، به قاتل چنین اجازه‌ای داده نشده، پس داخل در ادله قصاص است. مستند این نظر روایتی از کنانی از امام صادق علیه السلام است. همچنین روایت مذکور اختصاص به زوج دارد و برای سرایت آن به موارد دیگر، هیچ وجهی وجود ندارد و در کتاب حدود هم به زوج اجازه داده شده هر کس را که در حال زنا با زوجه‌اش ببیند، بکشد پس زوج هم داخل مخصص است (روحانی، ۱۴۱۴ق، ۴۷/۲۶-۴۸)؛ بنابراین، زوج تنها با آوردن چهار شاهد از قصاص رهایی می‌یابد. آیت‌الله خویی این روایت را ضعیف می‌داند و می‌نویسد: «چگونه می‌توانیم قاتل به جواز و سقوط قصاص و دیه باشیم؛ زیرا این مورد مخصوص زوج است، نه موارد دیگر و حق خروج و تعدی از مورد روایت را نداریم و در سایر موارد، مرجع عمومات و اطلاعات می‌باشد» (انصاری، ۱۴۲۰ق، ۴۴۶-۴۴۷). برخی معتقدند اگر مقتول مهدورالدم باشد، مثل زانی محصن، لائط و مرتد و کسی او را به اذن امام بکشد، کفاره واجب نیست، اما اگر به غیر اذن باشد، در آن اشکال است (موسوی‌خویی، منهاج)، ۱۴۱۰ق، ۳۲۱/۲؛ موسوی‌خمینی، ۱۳۹۰ق، ۵۲۳/۲). اجماع صحابه نیز از ادله ادعایی است (طوسی، ۱۴۲۰ق، ۱۷۲/۵؛ اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ۹۰/۱۱) و در اینجا کفاره و دیه ثابت نیست (علامه، ۱۴۲۲ق، ۴۵۸/۵-۴۵۹). در مسالک نیز گفته شده است: «خون او مطلقاً هدر و قتل او، متوقف بر اذن امام است؛ اما اگر غیر امام او را بکشد، گناه کرده است» (روحانی، ۱۴۱۴ق، ۴۷/۲۶). فاضل هندی نیز معتقد است حرمت او شرعاً منتفی و قتل وی واجب است؛ هرچند قتل او برای غیر امام و نایش جایز نیست، اما وجوب قتل او با وجوب قتل مستحق قصاص تفاوت دارد؛ زیرا قصاص، مخصوص ولی دم است و با اسقاط وی ساقط می‌شود (اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ۹۰/۱۱). برخی در تضعیف آن بیان می‌کنند عدم ثبوت قصاص، دیه و کفاره تنها در دفاع مشروع از عرض و نفس، قتل سبّ‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و مثل آن است، نه در

اقدام غیر در قتل
 مهدورالدم در موارد
 مختص به حاکم در
 مذاهب خمسسه

مورد کسیکه حد زنا یا لواط برای او ثابت شده و غیر امام بدون اذن او را می‌کشد (موسوی خویی (منهاج)، ۱۴۱۰ق، ۳۵۶/۲؛ روحانی، ۱۴۱۷ق، ۴۱۳؛ روحانی، سیدمحمد، ۱۴۱۴ق، ۳۵۴/۲؛ روحانی، ۱۴۰۴ق، ۳۸۹/۲).

از نظر امامیه، اگر مسلمان مرتدی را بکشد، قطعاً به خاطر عدم مکافتت، قصاص بر او ثابت نیست، اما ثبوت دیه مشکوک است (نجفی، ۱۳۶۷ق، ۱۶۶/۴۲). شیخ طوسی می‌فرماید: قتل مرتد به عهده امام است، نه آحاد مردم و هر کس در این کار زیاده روی کند، ضامن است و اگر مرتد به دارالحرب بگریزد و امام قادر به کشتن وی نباشد، پس اگر شخصی او را بکشد، ضمانی بر او نیست؛ اما از نظر شیخ همان قول اول اقوی است؛ زیرا اگر تیر تصادفاً با مسلمان محقون الدمی برخورد کند، او ضامن است، همان طور که به سوی مرتد تیری اندازد و به او اصابت کند، درحالیکه او مسلمان باشد (طوسی (المبسوط)، بی تا، ۲۵/۷). اما اقرب نزد محقق حلی، فاضل هندی، شهیدثانی و دیگران آن است که به دلیل اصل و عدم احترام نفس او دیه ثابت نیست، هر چند قاتل مرتکب گناه شده است (اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ۶۶۲/۱۰؛ نجفی، ۱۳۶۷ق، ۱۶۶/۴۲؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ۶۷-۶۶/۱۰). ظاهراً در چگونگی استیفای قتل به گونه‌ای که شارع تعیین نموده مثل رجم، شمشیر و... فرقی نیست؛ زیرا همگی این امور در مطلوب شارع یعنی إزهاق نفس مشترک هستند (جبعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ۶۷-۶۶/۱۰).

همچنین شیخ می‌نویسد: اگر مردی به قتل مرتدی بدون اذن امام مبادرت کند، بر اساس روایت «من بدل دینه فاقتلوه»، ضمانی بر عهده او نیست؛ زیرا وی مباح الدم است، اما تعزیر به جهت عدم اذن بر او ثابت است (طوسی (النهاية)، بی تا، ۲۸۴/۷). برخی در رد این نظر می‌گویند: «در قتل مرتد توسط ذمی، بدون هیچ اختلافی قصاص بر وی ثابت است، اما اقتضای حکم دوم آن است که در مورد قتل مرتد توسط ذمی نیز قائل به عدم قصاص شد؛ زیرا برای ادعای اختصاص دلیلی وجود ندارد. پس از اینجا احتمال داده می‌شود که دیه واجب باشد؛ زیرا او نسبت به غیر امام محقون الدم است. در مقابل، قول ضعیفی در مسالک وجود دارد که کشتن مرتد بدون اذن امام همچون کشتن لائط یا زانی بدون اذن او صرفاً گناه است» (نجفی، ۱۳۶۷ق، ۱۶۶-۱۶۶/۴۲).

جستارهای فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۱۷۰

برخی معتقدند کشتن حربی نیاز به اذن امام ندارد و اگر شخصی او را بکشد، نه قصاص دارد و نه دیه (اردبیلی، ۱۴۱۶ق، ۳/۱۴)؛ زیرا از نظر امامیه، کفر از اسباب زوال عصمت دم است و کافر از کسانی است که شارع خون او را مباح دانسته و هیچ‌گاه مسلمانی به سبب کشتن کافر ولو بدون اذن امام قصاص نمی‌شود (جبعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ۶۷/۱۰)، اما تعزیر می‌شود (موسوی‌خویی، بی‌تا، ۶۲/۲).

نظریه دیگر، عدم جواز قتل مهدورالدم بدون اذن امام است. دامنه این نظر از سَابِّ النَّبِيِّ ﷺ تا کافر حربی است. شیخ مفید در مقنعه می‌فرماید: بر اساس روایت سجستانی، مرفوعه ابراهیم بن هشام و روایتی در مبسوط، قتل سَابِّ النَّبِيِّ ﷺ بدون اذن امام جایز نیست (اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ۱۰/۵۴۴-۵۴۶). همچنین، فقهای امامیه در ذیل امر به معروف و نهی از منکر پس از ذکر مراتب آن از زبان تا ضرب، جرح و قتل را بیان می‌کنند و اگر منتهی به جرح یا قتل شود، بدون اذن امام جایز نیست، اما اگر به ضرب منتهی شود، بدون اذن امام جایز است (آبی، ۱۴۰۸ق، ۱/۴۳۲؛ اردبیلی، ۱۴۱۶ق، ۷/۵۱۹؛ اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ۱۰/۶۴۹). ابن براج نیز بیان می‌کند اگر به مرحله استفاده از دست رسید، در این مرحله مکلف بدون اذن امام عادل یا جانشین او نمی‌تواند اقدام کند (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ۱/۳۴۱). به نظر می‌رسد وی ضرب را در این حکم (حرمت اجرای آن بدون اذن امام)، ملحق به جرح و قتل می‌داند.

برخی نیز معتقدند اگر مسلمانی، زانی محصن یا لائط را بدون اذن امام بکشد، قصاص بر او مانند قتل قاتل به دست غیر ولی دم ثابت است؛ زیرا کسی را کشته که حقی نسبت به کشتن او نداشته است (طوسی‌المبسوط)، بی‌تا، ۴۷/۷-۴۸؛ ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۱۰ق، ۱۵۶). البته شیخ به قاتل آن اشاره‌ای نکرده، اما آیت‌الله خویی این نظر را تکمیل نموده است: «ثبوت قصاص و با تراضی دیه به جای قصاص ثابت می‌شود» (موسوی‌خویی، تکملة، ۱۴۱۰ق، ۲/۷۳). آیات عظام فیاض، وحید خراسانی، سیدمحمدصادق روحانی و سیدمحمد روحانی از نظر آیت‌الله خویی تبعیت نمودند و قائل به ثبوت قصاص و دیه با تراضی و کفاره شده‌اند؛ زیرا او نسبت به دیگران غیر امام محقون الدم و کشتن وی ظلم و عدوان است (فیاض، بی‌تا، ۳/۱۳۵ و ۱۸۸؛ وحید خراسانی، بی‌تا، ۳/۳۶۶ و ۴۰۷؛ روحانی، سیدمحمد، ۱۴۱۴ق، ۲/۳۵۴؛ روحانی، ۱۴۰۴ق، ۲/۳۸۹).

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمس

محقق حلی تنها متولی جنگ با محارب را امام یا نایبش می‌داند (حلی، ۱۴۰۳ق، ۲۳۵/۱). از نظر سایر فقها نیز مجازات محارب با امام است، بخواهد او را بکشد یا مصلوب کند یا دست و پایش را قطع کند و گفته شده، اگر بزند، بکشد و مالی را سرقت کند، بر امام است که دست راست او را به جهت سرقت قطع کند، سپس او را به اولیای دم مقتول بسپارد تا مال را از او بگیرند و او را بکشند (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۱۶۴/۷؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۴ق، ۳/۲).

در یک جمع‌بندی باید میان اذن امام در جنگ با آنان و اذن امام در قتل آن‌ها تفاوت گذاشت که شهید ثانی نیز این نظر را دارد: «قتل حربی بدون اذن امام جایز است؛ هر چند جواز جهاد ضد کافر حربی متوقف بر اذن اوست. میان قتل حربی و جنگیدن با وی تفاوت است؛ زیرا جهاد از وظایف امام است» (جمعی عاملی، ۱۴۱۰ق، ۵۳/۱۰).

دیگر نوع اباحه دم نسبت به حاکم، ارتداد و فجور اهل ذمه در دارالاسلام است. قتل مرتد نیز متوقف بر اذن امام است (اردبیلی، ۱۴۱۶ق، ۳/۱۴). همچنین در صورتی که اهل ذمه از شرایط مورد نظر حکومت اسلامی خارج شوند، به گونه‌ای که مرتکب فجور شوند یا تظاهر به شرب خمر کنند یا... خون آن‌ها حلال و ذمه آنان باطل است، اما کسی غیر امام یا مأذون او، نمی‌تواند متولی قتل آنان گردد (حلی، ۱۴۱۰ق، ۳۵۲/۳).

مورد دیگر، باغی است که شیخ طوسی پس از تعریف باغی به عنوان کسی که بر امام عادل خروج می‌کند، بیان می‌دارد که امام باید نسبت به قتل آنان اقدام کند و بر دیگران همراهی امام لازم است (طوسی، ۱۴۰۰ق، ۳۱۵/۵) و کشتن آنان برای غیر امام جایز نیست (طوسی (الرسائل)، بی تا، ۲۴۴). محقق حلی تنها متولی جنگ با باغی و اهل بغی را امام یا نایبش می‌داند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ۳۱۵/۵؛ حلی، ۱۴۰۳ق، ۲۵۶/۱).

علاوه بر حدود می‌توان در تعزیر نیز موضوع یادشده را طرح نمود. اگر منظور از تعزیر معنای خاص آن (مجازات غیر مقدر) (انصاری، ۱۴۲۰ق، ۲۳۶/۳) باشد، با توجه به دو دیدگاه محدود بودن آن به تازیانه (صافی گلپایگانی، ۱۴۰۴ق، ۳۵-۳۰) و عدم محدودیت و شمولیت آن نسبت به مصادیق دیگر (مانند حبس، توییح و ضرب) (علامه، ۱۴۲۲ق،

۳۴۹/۵: تبریزی، ۱۴۱۶ق. ۴۲۶/۱: محقق داماد، ۱۳۹۴، ۲۲۳)، می توان اذعان نمود، طبق نظریه اول، در این حوزه مهدورالدم نسبت به حاکم متصور نیست؛ اما در دیدگاه دوم، اگر فقها دامنه تعزیر را تا قتل نیز گسترش دهند، می توان آن را متصور شد. برای نمونه، در موضوع اتیان بهیمه، طبق یک روایت مجازات تعزیری او تازیانه (قول مشهور) و طبق روایت دیگر قتل است (حلی، ۱۴۰۷ق، ۱۳۱/۵-۱۳۲؛ انصاری، ۱۴۲۰ق، ۲۲۲/۱). البته در این زمینه، نظری درباره تعزیر به قتل و کشتن خاطی (تعزیرشونده) بدون اذن حاکم یافت نشد؛ زیرا بیشتر فقیهان هدف از تعزیر را بازگشت خاطی و توقف انجام گناه از سوی او می دانند (طوسی، ۱۴۱۶ق، ۶۸/۸-۷۰؛ انصاری، ۱۴۲۰ق، ۲۳۶/۳) که قطعاً با قتل چنین هدفی محقق نمی شود؛ بنابراین، لازم است از منظری دیگر به این موضوع توجه نمود.

به نظر می رسد اگر نظرها درباره حق یا حکم بودن اعمال تعزیر برای حاکم، خدا یا مردم بررسی شوند، ابعاد مسئله بیشتر روشن شود. برخی چون شیخ طوسی، ابوحنیفه و شافعی بر این باورند این امر از حقوق و اختیارات حاکم است، البته با این تفاوت که شیخ آن را مقید به عدم اصلاح مجرم جز از راه اعمال تعزیر دانسته است، اما فقهای اهل سنت آن را مطلق می دانند (طوسی، ۱۴۱۶ق، ۴۹۷/۵). برخی دیگر نیز این امر را از تکالیف حاکم تلقی کرده اند (صافی گلپایگانی، ۱۴۰۴ق، ۸۱). همچنین برخی از تعزیر اعمال مشابه حد قذف، به ویژه در تعدد سب و اجتماع و عدم اجتماع سب شدگان در طلب اجرای تعزیر سخن گفته و معتقدند اگر این نوع از تعزیر حق الله باشد، حاکم اختیار دارد به نحو مصلحت، مجازات تعزیر را اجرا کند (تکرار تعزیر یا عدم تکرار)، اما اگر در زمره حق الناس (مسبوب) باشد، دیگر حاکم چنین اختیاری ندارد (گلپایگانی، ۱۴۱۴ق، ۲۰۳/۲). همچنین برخی معتقدند تعزیر برای همه امور حرام قابل جعل است و به ادله ای چون حفظ نظام و روایات استناد می کنند که برخی نظر این گروه را رد می کنند (گلپایگانی، ۱۴۱۴ق، ۱۵۰/۲-۱۵۶؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۹۸/۷)؛ اما در صورت پذیرش نظر اول صرف نظر از آثار منفی آن، می توان چنین فرض نمود که قتل نیز می تواند یکی از تعزیرهای مذکور باشد. به علاوه آنکه در این مرحله، این موضوع با امر به معروف و نهی از منکر حیطه مشترک می یابد که با مراجعه به نظر فقها در مطالب قبل، نهی از منکر در مرحله ضرب و قتل باید با اذن امام علیه السلام صورت گیرد.

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمس

همچنین یکی از مباحث مطرح در فقه امامیه در دوره‌های اخیر، حکم حکومتی، ولایی یا سلطانی است. حکم حکومتی «به معنای دستور حاکم شرعی به اجرای احکام یا الزام به انجام دادن یا ترک کردن کاری بر پایه مصالح حکومتی خاص و ضوابط پیش‌بینی شده در شرع است» (طباطبایی، ۱۳۴۱، ۸۲-۸۵؛ منتظری، ۱۳۸۰، ۵۲۰). یکی از مواردی که می‌تواند در قلمرو این نوع از حکم قرار گیرد، موضوع مجازات است که با عنوان «تعزیرات حکومتی» شناخته می‌شود. برای نمونه، در پاسخ به استفتایی درباره گسترش مصادیق تعزیر گفته شده است: «از آنجا که تشکیل حکومت اسلامی از ضروریات و شارع مقدس آن را امضا نموده است و اسلام اهتمام به حفظ نظام مادی و معنوی نموده و این مهم بدون در نظر گرفتن عقوبات دیگر مانند حبس و غیره قابل تحقق نیست؛ بنابراین، عقوبات مشروعیت دارد. در صورتی که رعایت قانون بشود و افراد نااهل متصدی نباشد» (روحانی، ۱۳۷۸، ۶۹-۷۰)؛ بنابراین، در تعزیر به قتل^۱ نیز می‌توان حکم عدم جواز قتل توسط دیگران و بدون اذن امام را به دست آورد.

۲-۲. موارد اباحه دم مختص به حاکم در فقه اهل سنت

در فقه اهل سنت، موارد اباحه دم مختص به حاکم محدود به حد، بغی، محاربه، کافر حربی و تعزیر به قتل است. به نظر می‌رسد در تمامی موارد، آنان قائل به عدم ثبوت قصاص و دیه هستند؛ هر چند گاهی نظر مخالف نیز دیده می‌شود؛ یعنی هر چند متولی مجازات این افراد امام یا نایب اوست؛ اما در صورت قتل توسط غیر امام، قصاص و دیه ثابت نیست و با وجود اینکه تعزیر را ثابت می‌دانند، قائل به جواز این امر هستند. در مورد اجرای حد زانی و لائط بدون اذن امام از شافعی دو قول وجود دارد:

(الف) بنا بر صحیح‌ترین اقوال، قصاص مطلقاً ثابت نیست؛ زیرا حد خداوند استیفا شده که این نظر به دلیل دو روایت است (شربینی، ۱۳۷۷، ۱۵/۴؛ انصاری و سنکی، ۱۴۲۲ق، ۴/۳۰۰؛ قلیوبی و برلسی عمیره، بی‌تا، ۱۳۶/۱۴؛ طوسی، ۱۴۰۰ق، ۵/۱۷۲). همچنین خون

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۱۷۴

۱. در حال حاضر، مقنن استفاده از کیفر مرگ را در قبال تعزیرات نپذیرفته و در درجات هشتم تا نهم ماده ۱۹ م.ا. به آن اشاره‌ای نکرده است.

وی هدر است، مگر در صورت رجوع او از اقرار یا رجوع شهود از شهادت (شافعی، ۱۴۰۳ق، ۷۵/۶).

ب) قصاص ثابت است؛ زیرا کسی او را کشته که مستحق نبوده است (شربینی، ۱۳۷۷، ۱۵/۴؛ طوسی، ۱۴۰۰ق، ۱۷۲/۵؛ قلیوبی و برلسی عمیره، بی تا، ۱۳۶/۱۴)؛ اما از نظر برخی، استیفای حد زنا در صورت آزاد یا عبد مبعوض بودن زانی، به عهده امام یا نایب اوست؛ اما اگر عبد باشد به عهده مولای اوست (شربینی، ۱۳۷۷، ۱۵/۴؛ علیش مصری، ۱۴۰۹ق، ۶۶۳/۱۹)، اما نووی بیان می‌دارد که امام یا نایب او باید حد را بر آزاد اجرا کند؛ زیرا در زمان پیامبر ﷺ و خلفا، حد بدون اذن ایشان انجام نمی‌شد و حق خداوند تعالی محتاج به اجتهاد است. همچنین، در صورت حضور امام، حد بنده با امام و در غیر آن، به عهده مولاست (نووی (المجموع)، بی تا، ۳۸/۲۰). به علاوه، وی به روایتی از عمر نیز استناد کرده است که بر اساس آن، خون کسیکه در حال زنا با زوجه دیگری است، هدر است (نووی (المجموع)، بی تا، ۳۶۰/۱۸؛ طوسی، ۱۴۲۰ق، ۱۷۲/۵). البته استدلال به این روایت نیز مخدوش است؛ زیرا موضوع مخصوص به زوج است، نه غیر او. مالک معتقد است اگر کنیز مزدوج باشد، اجرای حد با امام است، مگر اینکه همسر کنیز، عبد مولا باشد که در این صورت حد با مولاست (نووی (المجموع)، بی تا، ۳۸/۲۰).

از نظر ابن مسعود، ابن عمر، حسن بصری، أسود، اوزاعی، ثوری و شافعی، برای مولا اقامه حد بر کنیز یا غلام به غیر اذن امام جایز است، اما برای غیر مولا، بدون اذن امام جایز نیست (طوسی، ۱۴۲۰ق، ۳۹۵-۳۹۶؛ طوسی، ۱۴۲۰ق، ۱۱/۸-۱۲؛ قمی، بی تا، ۵۸۳)؛ اما ابوحنیفه و اصحابش معتقدند اقامه حد فقط برای امام است (کحلانی، ۱۳۷۹، ۱۱/۴؛ قمی، بی تا، ۵۸۳). طحاوی در این باره به حدیثی از مسلم بن یسار استناد می‌کند و می‌گوید: «مخالفی از اصحاب برای آن نیافتم» (کحلانی، ۱۳۷۹، ۱۱/۴). ظاهراً بهوتی نظر ابوحنیفه را در ارتداد برگزیده است: هیچ کس به جز امام یا نایبش حق کشتن مرتد (آزاد یا بنده) را ندارد؛ زیرا کشتن او حق خداست و با این روایت از پیامبر ﷺ «أقیموا الحدود علی ما ملکتم ایمانکم» در تعارض نیست؛ زیرا قتل مرتد به خاطر کفر اوست نه حد و نمی‌توان به جای اجرای آن، از او فدیة یا دیه گرفت، بلکه بر اساس روایت «من بدل دینه فأقتلوه» از پیامبر ﷺ به نقل از بخاری، وی پس از توبه

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمس

کشته می‌شود؛ بنابراین، اگر کسی غیر امام یا نایب او را بکشد، به جهت تجاوز نسبت به امام یا نایب تعزیر می‌شود، اما ضامن نیست؛ زیرا خون مرتد (قبل و بعد از توبه) هدر است. پس اگر مرتد به دارالحرب فرار کند، کشتن وی بر هرکس، بدون نیاز به توبه و گرفتن اموال او واجب است (بهوتی، ۱۴۱۸ق، ۶/۲۲۱؛ رملی، ۱۴۰۰ق، ۲۴/۴۳۱).

سایر فقهای اهل سنت با نظر ابوحنیفه مخالف‌اند. سابق می‌نویسد: «اگر کسی کافر حربی، زانی محصن و مرتد را بکشد، هیچ ضمانی بر قاتل نیست. پس قصاص و دیه ندارد؛ زیرا همه این افراد بر اساس روایتی از پیامبر ﷺ مهدورالدم هستند» (انصاری و سنیکی، ۱۴۲۲ق، ۴/۳۰۰؛ دسوقی، ۱۳۷۳، ۱۸/۴۱؛ سابق، ۱۳۹۷، ۲/۵۲۴). سرخسی معتقد است اگر فردی، زانی محصنی را بکشد، بر عهده او چیزی نیست؛ زیرا امام خون وی را هنگام قضاوتش حلال کرده است (دسوقی، ۱۳۷۳، ۱۸/۴۱؛ خرشی مالکی، بی‌تا، ۲۲/۲۹۴؛ سرخسی، ۱۴۰۶ق، ۹/۲۰۴). همچنین حرمت و احترام نفس وی ساقط شده و این سقوط ضرورتاً اقتضای سقوط حرمت اعضای بدن وی را دارد. هر چند فردی که زانی را کشته است، بر رأی و نظر امام تجاوز کرده، اما فعل او بسان فعل امام و امام در استیفای حد به منزله جماعتی از مسلمانان است، همان‌طور که اگر امام هنگام اجرای حد اشتباه کند، بر او چیزی نیست، پس بر مجری غیر امام برای حد نیز ضمانی نیست (سرخسی، ۱۴۰۶ق، ۹/۲۰۴).

جستارهای فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۱۷۶

اما فقهای شافعی به جهت همان روایت از بخاری معتقدند، اگر مرتد آزاد باشد، باید به دست امام یا نایب او کشته شود؛ زیرا قتل کسیکه به سبب خداوند مستحق مرگ است، به عهده امام و مأذون اوست، مثل رجم زانی. بنا بر اصح، اجرای حد بنده مرتد بر عهده مولاست. اما اگر کسی به غیر ولی یا امام یا مأذون وی، او را بکشند؛ اولی به جهت عدول از مأموّبه و دومی به جهت استبداد بر امام و اینکه حقی از قصاص یا دیه بر عهده او نیست، تعزیر می‌شوند (شرینی، ۱۳۷۷، ۴/۱۴۰؛ نووی (المجموع)، بی‌تا، ۱۹/۲۴۳).

دربارهٔ عبد باید گفت دو نظر وجود دارد: ۱. قتل وی توسط مولا جایز است؛ زیرا اقامه عقوبتی که برای حق خداوند واجب می‌شود، مثل اقامه حد برای مولا جایز است. ۲. قتل او برای مولا جایز نیست؛ زیرا حق خداوند به حق مولا ارتباطی ندارد.

پس به خلاف حد زنا، در آن حقی برای مولا نیست؛ زیرا در حد زنا حق وی برای اصلاح ملکش وجود دارد (نووی(المجموع)، بی تا، ۲۳۴/۱۹). البته اگر غیر امام مرتدی را بکشد، بر عهده قاتل چیزی نیست؛ زیرا خون او مباح است، به خاطر حق خداوند و نه حق انسان‌ها که در آن عفو و دیه راه داشته باشد (خرشی مالکی، بی تا، ۲۹۴/۲۲؛ ابن نجیم، بی تا، ۹/۱۴؛ انصاری و سنیکی، ۱۴۲۲/۴؛ شافعی، ۱۴۰۳/۶). گرچه به جهت تعدی بر امام تعزیر می شود (دسوقی، ۱۳۷۳، ۴۱/۱۸؛ خرسی مالکی، بی تا، ۲۹۴/۲۲؛ رملی، ۱۴۰۰، ۴۳۱/۲۴؛ ابن نجیم، بی تا، ۹/۱۴؛ انصاری و سنیکی، ۱۴۲۲/۴، ۳۰۰/۴).

در کتب فقهی اهل سنت باب مستقلی با عنوان سَابَّ النَّبِیِّ مشاهده نمی گردد و سَابَّ النَّبِیِّ را «مرتد» می دانند. فقهای حنبلی نیز او را کافر و قتلش را واجب می دانند؛ هر چند قول دیگری نیز وجود دارد که وی را باید توبه داد و اگر توبه نکرد، باید او را کشت (مقدسی، بی تا، ۱۸۱/۱۱).

مذهب حنفی معتقد است: «هر کس در قلب، کینه رسول الله را داشته باشد، مرتد است. پس سَابَّ النَّبِیِّ به طریق اولی مرتد است و به عنوان حد کشته می شود و توبه او در سقوط مجازات تأثیری ندارد و فقیهان شافعی، قاذف یا دشنام دهنده پیامبر یا پیامبران مذکور در قرآن کریم را از مصادیق مرتد و مجازات آنان را قتل می دانند» (جزیری، ۱۴۰۶، ۴۲۹/۵).

از نظر فقهای شافعی، هر کس مدعی نبوت را تصدیق کند، نیز مرتد است (قلیوبی و برلسی عمیره، بی تا، ۱۱۱/۵). ظاهراً سایر فقهای اهل سنت در این باره نظری ندارند و از منظر فقهای شافعی ادعای نبوت، جرم نیست و پیامبر را به جهت معجزاتشان، مدعی نبوت نمی دانند.

نووی معتقد است: اگر شخصی بدون اذن امام حد سرقت را اجرا کند، قصاصی بر او نیست، هر چند منجر به مرگ شود، اما به جهت سرپیچی از دستور امام باید تعزیر شود (نووی(المجموع)، بی تا، ۴۷۵/۳) و اگر فردی شخصی را بدون اذن امام بکشد، قصاصی نیست؛ زیرا مرگ وی محتوم، اما دیه برای ورثه ثابت است (نووی(المجموع)، بی تا، ۴۸۰/۳؛ انصاری، بی تا، ۲۷۴/۱۱).

فقهای شافعی درباره محارب بیان می کنند قتل محارب با امام است، نه غیر او

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمس

و اگر امام نباشد، با کسی است که به حق علیه آنان قیام کرده است (نووی(المجموع)، بی تا، ۲۵۱/۱۹).

ابوحنیفه، مالک و احمد بن حنبل معتقدند چنانچه کسی قبل از محکومیت محارب یا بعد از آن، دست محاربی را که مالی را ربوده است، قطع کند یا محاربی که مرتکب قتل شده به قتل برساند، قصاص نمی شود، اما به دلیل نداشتن اذن حاکم تعزیر می شود (عوده، ۱۹۹۳م، ۲۵۶/۲).

در مورد باغی یا قطاع الطریق نیز بیان می کنند، اگر قاضی حکم قطع دست و پا را صادر و برای اجرای حکم، او را زندانی کند و در این زمان، مردی بدون اذن امام علیه السلام وی را بکشد، بر عهده او چیزی نیست؛ زیرا امام خون او را حین قضاوتش حلال کرده است (سرخسی، ۱۴۰۶ق، ۲۰۴/۹).

از نظر اهل سنت، در صورتی که کافر حربی در زمان جنگ با مسلمانان یا در مقام دفاع توسط مسلمانان کشته شود، مهدورالدم است و در صورتی که در غیر میدان جنگ یا پس از اسارت و انتقال به سرزمین های اسلامی کشته شود، مرتکب قتل، به عنوان قاتل تعقیب نمی شود، اما به جهت ارتکاب قتل بدون اجازه حکومت اسلامی، باید مجازات شود (عوده، ۱۹۹۳م، ۵۳۴/۱). محقون الدم بودن مقتول از شروط اجرای قصاص و پرداخت دیه است و قتل کافر حربی، قصاص، دیه و کفاره ندارد؛ زیرا مطلقاً خون او مباح است و ذمی یا مسلمان بودن قاتل نیز در این موضوع تأثیری ندارد (ابن قدامه، بی تا، ۳۵۱/۹).

علاوه براین، در فقه اهل سنت، درباره تعزیر به قتل نیز دو نظر جواز و عدم جواز مطرح است (سابق، ۱۳۹۷، ۵۹۲/۲). برخی چون مالک، تعزیر به قتل را در اموری مانند حلال دانستن محرّمات الهی و انجام آن ها پذیرفته اند (نووی(روضه)، بی تا، ۲۶/۲۰). همچنین ابن تیمیه نظریه تعزیر به قتل را به فقهای حنفی نسبت داده است، به ویژه در اموری چون جماع در غیر قُبُل، کشتن زن باردار در ماه های پایانی بارداری، جاسوسی به منظور ایجاد فساد، تکرار جرایمی مثل سرقت یا سبّ النبی صلی الله علیه و آله از سوی اهل ذمه هرچند بعد از آن اسلام بیاورد، لواط، سحر، ادعای نبوت، تسلط و شورش بر مسلمانان. دلیل این گروه روایت و عمل صحابه است و این نوع مجازات را قتل

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۱۷۸

سیاسی می‌دانند. همچنین این گروه از فقها قتل این افراد را مباح و قاتل او را از ثواب برخوردار می‌دانند (ابن‌عابدین، ۱۴۱۵ق، ۴/۲۳۰-۲۳۳). ابن‌نجیم نیز مواردی چون آزار و اذیت مردم و جمع شدن افراد بر گنا‌هانی چون غنا و شرب خمر را به موارد فوق افزوده است (مصری، ۱۴۱۸ق، ۶/۳۶۰). به‌علاوه، این نظر به فقهای شافعی نیز نسبت داده شده است. از نظر این دو گروه از فقها، اگر موجب تعزیر به‌واسطه تکرار یا امور دیگر توسعه یابد، موجب ترقی تعزیر به قتل می‌شود (ابن‌عابدین، ۱۴۱۵ق، ۴/۳۹۸-۴۰۰). در مقابل، از نظر برخی، تعزیر از حقوق حاکم است؛ زیرا او ولایت عام بر مسلمانان دارد و غیر از او حق اجرای تعزیر را ندارد، مگر پدر، زوج و مولا (سابق، ۱۳۹۷، ۲/۵۹۳-۵۹۴). در مجموع، از آنچه بیان شد، می‌توان ادله فقهای اهل سنت را در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. استدلال به روایات مورد اشاره، فارغ از بحث سندی، تام و تمام نیست.
۲. فقها بر واگذاری اجرای حدود به امام عَلَيْهِ السَّلَام نه غیر او و اصل بودن وی در اقامه حد اجماع دارند.
۳. استبداد بر رأی امام عَلَيْهِ السَّلَام وجود دارد.
۴. سیره زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خلفا این بوده است که حدود بدون اذن ایشان اجرا نمی‌شد.
۵. حق خداوند بزرگ نیازمند اجتهاد است و در استیفای آن ایمنی وجود ندارد؛ زیرا مردم در شرایط وجوب و استیفای قصاص یکسان نیستند. بنا بر آنچه آورده شد، سایر ادله آنان به‌جز روایات و سیره نیز توجیه یا مؤید هستند، نه دلیل مستقل. هر چند توجیه آخر، توجیهی پسندیده است که نشان می‌دهد فقهای اهل سنت هم به جایگاه امام و هم به مهم بودن اجرای حدود الهی توجه لازم را داشته‌اند.

۲-۳. موارد اباحه دم مختص به حاکم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

قانونگذار در ماده ۳۰۲ ق.م.ا. ۱۳۹۲ش. برخلاف قانون سابق، به برخی مصادیق مهدورالدم مختص به حاکم یعنی مرتکب جرائم حدی اشاره کرده و به سایر موارد

چون سَابَّ النبی و ائمه، مدعی نبوت، عامل به منکر، محارب، باغی، اهل ذمه فاجر و کافر حربی اشاره ای نکرده است. به علاوه، نظر قانونگذار در عدم قصاص با نظر فقهای امامیه متفاوت است؛ زیرا ایشان میان مرتکبان جرائم حدی تفاوت گذاشته اند، در حالیکه قانونگذار در تبصره ۱ ماده فوق بیان می کند انجام بندهای (الف)، (ب) و (پ) بدون اجازه دادگاه جرم است و مرتکب به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می شود. بنابراین، قانونگذار در صورت عدم وجود مجوز دادگاه، تعزیر را به همراه دیه ثابت می داند. همچنین این ماده از جهت گسترش دامنه مهدورالدم مورد انتقاد حقوقدانان است؛ زیرا قانونگذار به برخی مصادیق مهدورالدم نسبی چون دفاع مشروع، قتل در فراس و مستحق قصاص نیز اشاره کرده که البته این موضوع از محل بحث خارج است. همچنین، قانونگذار در ماده ۳۰۳ قانون مذکور، برخلاف قانون مجازات سابق، تعزیر را به عنوان مجازات برای اقدام کنندگان به آن در نظر گرفته و به عدم قصاص و تعیین دیه اکتفا نکرده است. البته لازم است در اجرای این ماده نهایت دقت صورت گیرد تا راه سوء استفاده افراد خاطی بسته شود.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۱۸۰

۳. نقد و بررسی دیدگاهها

در مقایسه میان نظر فقهای امامیه و اهل سنت می توان ادعا نمود فقهای امامیه با استناد به احادیثی از ائمه علیهم السلام به ویژه امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، سَابَّ النبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، مدعی نبوت، عامل به منکر، محارب، باغی، اهل ذمه فاجر، محکوم به کیفر حد و کافر حربی را نسبت به حاکم مهدورالدم می دانند، اما اهل سنت آن را فقط شامل محارب، باغی، محکوم به کیفر حد و کافر حربی دانسته و به احادیثی نیز استناد می کنند. بحث از اسناد این احادیث در این مختصر ممکن نیست، ولی باید توجه داشت که بستر تاریخی شکل گیری شیعه و سنی نیز در لحاظ آن بسیار مؤثر بوده است. در نظر گرفتن این موضوع به عنوان یکی از فروع فقهی در فقه امامیه که علی علیه السلام را امام خود می دانند، ضروری است؛ زیرا در برهه ای از زمان، سَبَّ علی علیه السلام در سرتاسر بلاد اسلامی به صورت آزادانه صورت می گرفت. در تکمیل نظر یادشده، باید دانست هر چند شیخ مفید در قتل دشنام دهنده

پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ اذن امام را لازم می‌داند، به نظر می‌رسد سبّ النبی ﷺ و ائمه ﷺ از دایره مه‌دورالدم نسبت به امام خارج است؛ زیرا دشنام‌دهنده پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ، نسبت به تمام مسلمانان مه‌دورالدم است و در قتل وی نیاز به اذن امام ﷺ نیست. بر این اساس، حدیث نجاشی بیش از آنکه در استناد به نظر شیخ مفید به کار آید، در استناد به نظر مخالفان وی کاربرد دارد.

در مسئله مدعی نبوت نیز امامیه قائل‌اند اگر کسی وی را به قتل برساند، قصاص و دیه بر قاتل ثابت نیست. اهل سنت نیز ذیل ارتداد و کفر، تصدیق‌کننده مدعی نبوت را کافر و مرتد دانسته و حکم مرتد را برای او اجرا می‌کنند.

در مسئله امر به معروف و نهی از منکر نیز باید دانست نظر ابن‌براج با احتیاط در نفوس و دما سازگاری بیشتری دارد؛ زیرا در صورت پذیرش نظر عدم و جوب اخذ اذن از امام در مرحله ضرب، ممکن است که ضرب مذکور منتهی به جرح یا قتل شود که از نظر سایر فقها نیز در این دو حالت اذن امام ضروری است. پس می‌توان ادعا نمود ضرب می‌تواند مقدمه جرح یا قتل باشد که برای اجتناب از ذی‌المقدمه باید از مقدمه نیز اجتناب کرد.

اکثر امامیه بر این باورند که اجرای حدود بر عهده امام است؛ هرچند قول ضعیفی نیز مبنی بر جواز اجرای حد بر فرزند، زوجه و مملوک از سوی پدر، زوج و مولی وجود دارد. به نظر می‌رسد قائلان به قول دوم به روایتی استناد کرده‌اند که اهل سنت نیز قول خود را به آن مستند نموده‌اند.

نسبت به حکم قتل محکوم به کیفر حد توسط غیر امام، اظهر، ثبوت قصاص و در صورت تراضی ثبوت دیه به جای آن است؛ زیرا ادله دیگر اقوال از قوت لازم برخوردار نیست. هرچند از نظر فقهای اهل سنت درباره اجرای حد زانی و لائط توسط امام ﷺ و غیر او اختلاف است، در عمل همگی معتقدند اگر وی را غیر امام به قتل برساند، چیزی بر عهده او نیست. برای نمونه، فقیهان حنفی معتقدند اجرای حد بر عهده امام است و در مورد عبد و آزاد در این باره تفاوتی نیست؛ در حالیکه اگر غیر امام او را بکشد، بر عهده‌اش چیزی نیست. این موضوع، تناقض در نظام فکری را نشان می‌دهد؛ زیرا اگر این کار بر عهده امام است، پس غیر او در این کار،

اقدام غیر در قتل
مه‌دورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب‌خمس

تعدی و تجاوز نموده و مستحق مجازات قصاص، دیه یا تعزیر است. البته میان شیعه و سنی در مشروعیت امام تفاوت‌هایی وجود دارد، زیرا فقهای اهل سنت، امام را به منزله جماعتی از مسلمانان می‌دانند؛ یعنی مشروعیت وی ناشی از انتخاب جمع است؛ در حالیکه مشروعیت امام علیه السلام در فقه امامیه بالتبع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خداوند است.

در مسئله محارب نیز نظر شهید ثانی ارجح است؛ زیرا باید میان قتل و قتال با آنان تفاوت گذاشت؛ چون دومی از وظایف و شئون امام علیه السلام است، در حالیکه اولی اختصاصی به امام علیه السلام ندارد. عبارت فقهای اهل سنت نیز همین نظر را می‌رساند، اما با این تفاوت که ایشان جنگ با آنان را بر عهده امام علیه السلام یا کسی گذارده که به حق علیه آن‌ها قیام کرده است؛ در حالیکه منظور ایشان از عبارت آخر مشخص نیست؛ یعنی ملاک حقانیت دومی را تبیین نکرده‌اند. البته با ملاحظه عبارت‌های بالا، مشخص می‌شود که وی نیز همچون امام مشروعیت خود را از جمع مسلمانان (یدالله مع الجماعة) به دست آورده است. نظر فقهای امامیه درباره اهل ذمه فاجر و باغی بر این است که قتل یا قتال آنان بر عهده امام علیه السلام است نه غیر او، اما درباره کافر حربی بر این نظرند که کشتن او توسط غیر امام جایز است؛ زیرا کفر یکی از اسباب زوال عصمت است.

هرچند اکثر امامیه تعزیر را محدود به تازیانه نمی‌دانند، درباره تعزیر با قتل نیز سخنی نگفته‌اند. البته در موضوع تعزیرات حکومتی می‌توان تعزیر به واسطه قتل را پیش کشید، اما فقها درباره حکم کسی که بدون اذن حاکم، شخص محکوم به اعدام یا مرگ را بکشد، مطلبی را بیان نکرده‌اند. فقهای اهل سنت به جز حنابله، به تعزیر با قتل اشاراتی داشته‌اند که به نظر می‌رسد در بعضی از موارد، تعزیر به قتل برای جرائمی است که از نظر فقهای امامیه در حوزه حدود هستند نه تعزیرات؛ اما از دیدگاه اهل سنت در حوزه تعزیرات قرار گرفته‌اند، مانند لواط.

نتیجه‌گیری

فقهای امامیه با توجه به دیدگاه خود درباره امام علیه السلام و شئون وی، در صورت ارتکاب قتل محکوم به کیفر حدود به‌ویژه زنا و لواط، فجور اهل ذمه و بغی، بدون

اذن امام عَلَيْهِ السَّلَام به ثبوت قصاص معتقد نیستند؛ هرچند نظر مخالف نیز در زنا و لواط وجود دارد و در محاربه و ارتداد، حتی اگر قتل وی بدون اذن امام باشد، به جهت عدم مکافات، رأی به عدم ثبوت قصاص و دیه می دهند و در مسئله سابّ النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و مدعی نبوت، به جهت زشتی این جرایم و سرعت بخشیدن در مجازات آن‌ها، قتل این افراد را متوقف بر اذن امام عَلَيْهِ السَّلَام ندانسته‌اند. همچنین درباره امر به معروف و نهی از منکر باید گفت هرچند این امر وظیفه همه مسلمانان است، در صورتی که منتهی به جرح یا قتل شود، همچون جهاد با اهل بغی و محارب، از شئون امام عَلَيْهِ السَّلَام به‌شمار می‌رود.

اما از نظر اهل سنت، امام به منزله جمعی از مسلمانان است. این امر تا جایی است که در مسئله استیفای قصاص توسط امام بدون اذن ولی دم دو قول عدم ضمان و تعزیر از شافعی وجود دارد و در جای دیگر از وی نقل شده که اگر امام بدون اذن ولی دم او را قصاص کند، امام قصاص می‌شود، در حالیکه از نظر امامیه استیفای قصاص توسط ولی دم باید با اذن امام عَلَيْهِ السَّلَام صورت گیرد و اگر امام بدون اذن ولی آن را انجام دهد، ضامن نیست.

افزون بر این، از نظر اهل سنت مجازات تخطی نسبت به حکم امام فقط تعزیر است، در حالیکه لازم است این مجازات به قصاص افزایش یابد تا مقدم با تالی هم‌خوانی داشته باشد؛ یعنی اگر اجرای این موارد بر عهده امام است، در صورتی که غیر او آن را انجام دهد، باید به جهت عدم استحقاق، قصاص شود. با بررسی دیدگاه‌های فقهای اهل سنت کمتر این تالی به چشم می‌خورد و در اغلب موارد به عدم ثبوت قصاص حکم داده‌اند، مانند اجرای حدود؛ هرچند از شافعی قول ثبوت قصاص وجود دارد، آنچه مورد اتفاق تمامی فرق است، عدم ثبوت قصاص و دیه است و خاطی فقط به جهت تعدی نسبت به امر امام تعزیر می‌شود. همچنین، فقهای اهل سنت درباره زمامدار اجرای حدود نیز اختلاف دارند. حنفی‌ها همچون فقهای امامیه معتقدند این امر تنها به عهده امام است، اما دیگر فقهای اهل سنت بیان می‌دارند که امام به‌عنوان فردی از جامعه اسلامی عهده‌دار آن است. پس هر شخص دیگری هم می‌تواند عهده‌دار آن شود. از نظر اهل سنت، قتل باغی، مرتد و کافر حربی نیز

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختصّ به حاکم در
مذاهب‌خمس

بدون اذن امام جایز است؛ هرچند قتل و قتال با محارب، وظیفه امام یا قیام کننده به حق علیه آنان است.

فقه‌های امامیه مصادیق تعزیر به معنای خاص را با توجه به فلسفه بازدارندگی آن، به قتل توسعه نداده‌اند. از سوی دیگر، می‌توان مجازات اعدام را در احکام سلطانی و اختیارات حاکم برای اداره جامعه اسلامی، تحت عنوان تعزیر مطرح نمود. فقهای اهل سنت با توجه به تفاوت دیدگاهشان در موضوع مصادیق حد با فقهای امامیه، موضوع تعزیر به قتل را در بعضی از حدود مورد نظر فقهای امامیه مطرح کرده‌اند، مانند لواط. همچنین آنان تعزیر به قتل را برای عناوین خاص دیگری نیز در نظر گرفته‌اند و در عین حال، همچون فقهای امامیه، تکرار در بعضی از جرایم را مشمول تعزیر به قتل می‌دانند.

منابع

۱. آبی، فاضل. (۱۴۰۸ق). **کشف الرموز**. قم: اسلامی.
۲. ابن ابی جمهور. (۱۴۱۰ق). **الأقطاب الفقهیه علی مذهب الامامیه**. تحقیق محمد حسون و سید محمود مرعشی. قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
۳. ابن ادریس حلی، احمد. (۱۴۱۰ق). **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**. الطبعة الثانية. قم: اسلامی.
۴. ابن براج. (۱۴۰۶ق). **المهذب**. جعفر سبحانی. الطبعة الاولى. قم: اسلامی.
۵. ابن عابدین، محمد امین. (۱۴۱۵ق). **حاشیه علی الدرال مختار شرح تنویر الأبصار فی فقه مذهب امام ابی حنیفه**. الطبعة الاولى. بیروت: دارالفکر.
۶. ابن قدامه، احمد بن محمود. (بی تا). **الشرح الكبير**. الطبعة الاولى. بیروت: دارالکتاب العربی.
۷. ابن نجیم حنفی، زین الدین. (بی تا). **البحر الرائق شرح کنز الدقائق**. الطبعة الاولى. بیروت: دارالمعرفة.
۸. اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۱۶ق). **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الاذهان**. مجتبی عراقی، علی پناه اشتهاودی و حسین یزدی. الطبعة الاولى. قم: اسلامی.
۹. انصاری، زکریا بن محمد و سنیکی، زین الدین ابویحیی. (۱۴۲۲ق). **أسنی المطالب شرح روض الطالب**. الطبعة الاولى. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. انصاری، محمد علی. (۱۴۲۲ق). **الموسوعة الفقهية الميسرة**. الطبعة الاولى. قم:

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۱۸۴

مجمع الفكر الاسلامى .

١١. انصارى شافعى، زكريا بن محمد. (بى تا). الغرر البهية شرح البهجة الوردية. بى جا: مطبعة الميمنيه.

١٢. تبريزى، جواد. (١٤١٦ق). صراط النجاه. الطبعة الاولى. بى جا: برگزیده.

١٣. جبعى عاملى (شهيد ثانى)، زين الدين بن على. (١٤١٠ق). الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقيه. الطبعة الاولى. قم: اسماعيليان.

١٤. جزيرى، عبدالرحمن. (١٤٠٦ق). الفقه على مذاهب الأربعة. الطبعة الاولى. بيروت: دارالفكر.

١٥. حر عاملى، محمد بن حسن. (١٤١٤ق). وسائل الشيعه. الطبعة الثانية. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.

١٦. حلبى، ابن زهره. (١٤١٧ق). غنية النزوع الى علمى الاصول و الفروع. ابراهيم بهادرى. جعفر سبحانى. الطبعة الاولى. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.

١٧. حلى، ابن فهد. (١٤٠٧ق). المذهب البارع فى شرح المختصر النافع. مجتبى عراقى. الطبعة الاولى. قم: اسلامى.

١٨. حلى، يحيى بن سعيد. (١٣٨٦). نزهة الناظر فى الجمع بين الاشباه والنظائر. الطبعة الاولى. نجف: الآداب.

١٩. خرشى مالكى، محمد. (بى تا). شرح مختصر خليل للخرشى. بى جا: بى نا.

٢٠. خوانسارى، سيداحمد. (١٤٠٥ق). جامع المدارك فى شرح المختصر النافع. الطبعة الثانية. تهران: صدوق.

٢١. دسوقى، شمس الدين. (١٣٧٣). حاشية الدسوقى على الشرح الكبير. الطبعة الاولى. قاهره: مكتبة التجاربه.

٢٢. دهخدا، على اكبر. (١٣٧٧). لغت نامه دهخدا. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

٢٣. رملى، شمس الدين. (١٤٠٠ق). نهاية المحتاج الى شرح المنهاج. بى جا: المكتبة الاسلاميه.

٢٤. روحانى، سيدمحمد. (١٤١٤ق). منهاج الصالحين. الطبعة الثانية. كويت: مكتبة الألفين.

٢٥. روحانى، سيدمحمدصادق. (١٣٧٧). استفناتات قوه قضائيه. الطبعة الاولى. تهران: سپهر.

٢٦. _____. (١٤٠٤ق) منهاج الصالحين. الطبعة الثانية. بى جا: مهر.

٢٧. _____. (١٤١٤ق) فقه الصادق عليه السلام. الطبعة الثانية. قم: دارالكتاب.

٢٨. _____. (١٤١٧ق) المسائل المنتخبه. الطبعة الثانية. بيروت: مكتبة الأيمان.

اقدام غير در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاكم در
مذاهب خمس

٢٩. سابق، سيد. (١٣٩٧ق). **فقه السنه**. الطبعة الثالثة. بيروت: دارالكتاب العربي.
٣٠. سرخسى، أوبكر محمد بن أحمد. (١٤٠٦ق). **المبسوط**. الطبعة الأولى. بيروت: دارالمعرفة.
٣١. شافعي، محمد بن ادريس. (١٤٠٣ق). **الأم**. الطبعة الثانية. بيروت: دارالفكر.
٣٢. شربيني، شمس الدين محمد بن احمد. (١٣٧٧). **مغنى المحتاج الى معرفة معانى الفاظ المنهاج**. الطبعة الأولى. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٣٣. صافي گلپايگانی، لطف الله. (١٤٠٤ق). **التعزير انواعه و ملحقاته**. الطبعة الأولى. قم: جامعة مدرسين.
٣٤. صفى پور، عبدالرحيم بن عبدالكريم. (بى تا). **منتهى الأرب في لغة العرب**. بى جا: كتابخانه سناني.
٣٥. طباطبايى، سيدعلى. (١٤٢٢ق). **رياض المسائل**. الطبعة الأولى. قم: اسلامى.
٣٦. طباطبايى، سيدمحمد حسين. (١٣٤١). **بحثى در باره مرجعيت و روحانيت**. چاپ اول. تهران: شركت سهامى انتشار.
٣٧. طوسى، محمد بن حسن. (١٣٦٥). **تهذيب الاحكام**. سيدحسن موسوى. الطبعة الرابعة، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
٣٨. _____ . (بى تا). **الرسائل العشر**. الطبعة الأولى. قم: اسلامى.
٣٩. _____ . (١٤٠٧ق). **الخلاص**. الطبعة الأولى. قم: اسلامى.
٤٠. _____ . (بى تا). **المبسوط**. محمدباقر بهبودى. الطبعة الثانية. بى جا: المكتبة المرتضويه.
٤١. _____ . (بى تا). **النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى**. قم: قدس محمدى.
٤١. _____ . (١٤٠٠ق). **الاقتصاد**. الطبعة الأولى. قم: خيام.
٤٢. طوسى، ابن حمزه. (١٤٠٨ق). **الوسيله**. الطبعة الأولى. محمد حسن. قم: خيام.
٤٤. عاملى، محمد بن مكى. (١٤١١ق). **اللمعة الدمشقية في فقه الاماميه**. الطبعة الأولى. بيروت: دارالفكر.
٤٥. _____ . (١٤١٤ق). **الدروس**. الطبعة الأولى. قم: جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
٤٦. علامة حلى، حسن بن يوسف. (بى تا). **تذكرة الفقهاء**. بى جا: منشورات المكتبة المرتضويه.
٤٧. _____ . (بى تا). **تبصرة المتعلمين**. سيد احمد حسيني و هادى يوسفى. الطبعة الأولى. تهران: فقيه.
٤٨. _____ . (١٤١٩ق). **مختلف الشيعه في احكام الشريعة**. الطبعة الأولى. قم: جامعه مدرسين.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ٢٠
پاییز ١٣٩٩

١٨٦

۴۹. _____ . (۱۴۲۲ق). **تحریر الأحكام**. جعفر سبحانی، الطبعة الأولى. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۵۰. علیش مصری، محمد بن احمد. (۱۴۰۹ق). **منح الجلیل شرح مختصر خلیل**. بیروت: دارالفکر.
۵۱. عوده، عبدالقادر. (۱۹۹۳م). **التشريع الجنائي الاسلامی**. چاپ دوازدهم. بیروت: مؤسسه رسالت.
۵۲. فتح الله، احمد. (۱۴۱۵ق). **معجم الفاظ الفقه الجعفری**. الطبعة الأولى. بی جا: مطابع المدوخل.
۵۳. فخرالمحققین حلّی، فخرالدین. (۱۳۸۹). **ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد**. سیدحسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهازی، عبدالرحیم بروجردی. قم: اسماعیلیان.
۵۴. فقعی، ابن طسی. (۱۴۱۸ق). **الدر المنضود**. محمد برکت. الطبعة الأولى. شیراز: مکتبه العلمیه مدرسه امام العصر عنه السلام.
۵۵. فیاض، محمد اسحاق. (بی تا). **منهاج الصالحین**. الطبعة الأولى. بی جا: مکتب سماحه الشیخ محمد اسحاق فیاض.
۵۶. قلیوبی، احمد بن سلامه و احمد برلسی عمیره. (بی تا). **حاشیتا قلیوبی و عمیره**. قاهره: عیسی الحلّبی.
۵۷. کحلانی، محمد بن اسماعیل. (۱۳۷۹). **سبیل الاسلام**. الطبعة الرابعه. مصر: شرکه مکتبه و مطبعة مصطفی البابی الحلّبی و اولاده.
۵۸. کلینی رازی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۱ق) **الکافی**. الطبعة الرابعه. بیروت: دارصعب و دارالتعارف.
۵۹. گلپایگانی، سید محمد رضا. (۱۴۱۴ق) **در المنضود**. الطبعة الأولى. قم: دارالقرآن الکریم.
۶۰. مجیدی، محمود. «آسیب شناسی سیاست کیفری ایران در قبال مهدورالدم». **مطالعات فقه و حقوق اسلامی**، (۱۳۹۷)، دوره ۱۰، شماره ۱۸، ۳۳۱-۳۵۶.
۶۱. محقق حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۳ق). **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**. الطبعة الأولى. قم: امیر.
۶۲. محقق قمی، علی بن محمد. (بی تا). **جامع الخلاف و الوفاق**. حسین حسینی بیرجندی. الطبعة الأولى. قم: پاسدار اسلام.
۶۳. _____ . (۱۴۰۹ق). **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**. سیدصادق شیرازی. الطبعة الثانية. قم: امیر.

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمس

۶۴. محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۳۹۴) قواعد فقه. چاپ سی و یکم. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۶۵. مصری، ابن نجیم. (۱۴۱۸ق). البحر الرائق شرح كنز الدقائق. الطبعة الأولى. بيروت: دارالکتب العلمیه.
۶۶. مقدس اردبیلی، احمد. (۱۴۱۶ق). مجمع الفائدة والبرهان في شرح ارشاد الاذهان. الطبعة الأولى. قم: اسلامی.
۶۷. مقدسی، ابن مفلح. (بی تا). الفروع. بی جا: بی نا.
۶۸. منتظری، حسینعلی. (۱۳۸۰). نظام الحكم في الاسلام. الطبعة الأولى. قم: هاشمیون.
۶۹. موسوی خمینی، سیدروح الله. (۱۳۹۰). تحرير الوسيلة. الطبعة الثانية. نجف: دارالکتب العلمیه.
۷۰. موسوی خویی، سیدابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). تکملة منهاج الصالحين. الطبعة الثامنة والعشرون. قم: مدینه العلم.
۷۱. ———. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحين. الطبعة الثامنة والعشرون. قم: مدینه العلم.
۷۲. ———. (۱۴۱۱ق). مبانی تکمله المنهاج. الطبعة الثانية. قم: العلمیه.
۷۳. ———. (بی تا). مصباح الفقاهه. الطبعة الأولى. قم: مکتبه الداوری.
۷۴. موسوی گلپایگانی، سیدمحمد رضا. (بی تا). تقریرات الحدود والتعزیرات. چاپ سنگی.
۷۵. نجفی، محمدحسن. (۱۳۶۷). جواهر الکلام في شرح شرایع الاسلام. تحقیق محمود قوچانی. الطبعة الثالثة. تهران: الاسلامیه.
۷۶. نووی، محی الدین. (بی تا). روضة الطالبین و عمدة المقیتین. تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض. الطبعة الأولى. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷۷. ———. (بی تا). المجموع شرح المذهب. الطبعة الأولى. بیروت: دارالفکر.
۷۸. وحید خراسانی، حسین. (بی تا). منهاج الصالحين. بی جا: بی نا.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۱۸۸

Bibliography

1. al-Tīrāblūsī, 'Abd al-'Azīz Ibn al-Barrāj. 1985/1406. *al-Muḥaḍḍḥab*. Edited by Group research under the supervision of al-Shaykh Ja'far al-Subḥānī. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
2. 'Abidīn, Muḥammad Amīn Ibn 'Umar (Ibn. 1994/1415. *Rad al-Muḥtār 'alā al-Dur al-Mukhtār Sharḥ Tanwīr al-Aḥsār*. Beirut: Dār al-Fikr.

3. al-Aḥsā'ī, Muḥammad Ibn Zayn al-Dīn (Ibn Abī Jumhūr al-Aḥsā'ī). 1989/1410. *al-Aqtāb al-Fiqhīyya 'alā Maḍhhab al-Imāmīyya*. Edited by Muḥammad al-Ḥassūn and al-Sayyid Maḥmūd al-Mar'ashi. Qum: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
4. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1990/1411. *al-Lum 'at al-Dimashqīyya fī Fiqh al-Imāmīyya*. Beirut: Dār al-Fikr.
5. al-Anṣārī al-Shāfi'ī, Zakarīya Ibn Muḥammad. n.d. *al-Ghurar al-Bahīyya Sharḥ al-Bahjat al-Wardīyya*. Maṭba'at al-Maymanīyya.
6. al-Anṣārī al-Shāfi'ī, Zakarīya Ibn Muḥammad, and Zayn al-Dīn al-Sanīkī. 2001/1422. *Asnā al-Maṭālib Sharḥ Rawḍ al-Ṭālib*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyya.
7. al-Anṣārī, Muḥammad 'Alī. 2001/1422. *al-Mawsū'a al-fiqhīyya al-Muyassara*. Qum: Majma' al-Fik al-Islāmī.
8. al-Ardabīlī, Aḥmad Ibn Muḥammad (al-Muḥaqqiq al-Ardabīlī). 1998/1419. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān fī Sharḥ Īrshād al-Aḍḥḥān*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
9. al-Dasūqī, Muḥammad. 1953/1373. *Ḥāshīyat al-Dasūqī 'alā al-Sharḥ al-Kabīr*. Cairo: Maktabat al-Tijārīyya.
10. al-Faq'ānī, 'Alī Ibn 'Alī Ibn Muḥammad (Ibn Ṭay al-Faq'ānī). 1997/1418. *al-Dur al-Mandūd fī Ma'rifat Ṣīyagh al-Nīyyāt wa al-Īqā'āt wa al-'Uqūd*. Edited by Muḥammad Brakat. Shiraz: Manshūrāt Maktabat Madrasat Imām al-'Aṣr.
11. al-Fayyād, Muḥammad Ishāq. n.d. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Qum: Maktab al-Shaykh al-Fayyād (The office of the Author).
12. al-Ḥillī, Aḥmad. 1989/1407. *al-Muḥaḍḍḥab al-Bāri' fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nafi'*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
13. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1992/1413. *Mukhtalaf al-Shī'a fī Ahkām al-Sharī'a*. 2nd. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
14. —. n.d. *Tabṣirat al-Muta'allimīn*. Edited by al-Sayyid Aḥmad al-Ḥusaynī and Hādī al-Yūsufī. Tehran: Faqīh.
15. —. n.d. *Taḍḥkirat al-Fuqahā'*. al-Maktabat al-Murtaḍawīyya li Iḥyā' al-Āthār

- al-Ja'farīyya.
16. —. 1999/1422. *Tahrīr al-Aḥkām al-Shar'īyya 'alā Maḍḥhab al-Imāmīyya*. Edited by Ibrāhīm al-Bahādūrī. Qum: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.
 17. al-Ḥillī, Ja'far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 1982/1403. *Sharā'ī' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Amīr.
 18. —. 1988/1409. *Sharā'ī' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Edited by al-Sayyid Ṣādiq al-Shīrāzī. Qum: Amīr.
 19. al-Ḥillī, Muḥammad Ibn Ḥasan (Fakhr al-Muḥaqqiqīn). 1969/1389. *Īdāḥ al-Fawā'id fī Sharḥ Ishkālāt al-Qawā'id*. Edited by al-Sayyid Ḥusayn al-Musawī al-Kirmānī, 'Alī Panāh al-Ishtihārdī and 'Abd al-Raḥīm al-Burjirdī. Qum: Mu'assasat Ismā'īlīyān.
 20. al-Ḥillī, Yahya Ibn Sa'īd. 1996/1386. *Nuzhat al-Nāzīr fī al-Jam' Bayn al-Ashbāh wa al-Nazā'ir*. Najaf: al-Ādāb.
 21. al-Ḥur al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1993/1414. *Tafṣīl Wasā'il al-Shī'a ilā Taḥṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. Qum: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' a-Iturāth.
 22. al-Ḥusaynī al-Ḥalabī, Ḥamzat Ibn 'Alī (Ibn Zuhra). 1996/1417. *Ghunyat al-Nuzū' ilā 'Ilm al-Uṣūl wa al-Furū'*. Qum: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.
 23. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Muḥammad. 1993/1414. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Kuwait: Maktabat al-Alfayn.
 24. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣādiq. 1996/1417. *al-Maṣā'il al-Muntakhaba*. 2nd. Beirut: Maktabat al-Imān.
 25. —. 1993/1414. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qum: Mu'assasat Dār al-Kitāb.
 26. —. 1983/1404. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. 2nd. Mihr.
 27. 'Alīsh, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1988/1409. *Manḥ al-Jalīl Sharḥ 'alā Mukhtaṣar Khalīl*. Beirut: Dār al-Fikr.
 28. al-Jazīrī, 'Abd al-Raḥmān. 1985/1406. *al-Fiqh 'alā al-Maḍḥāhib al-Arba'a*. Beirut: Dār al-Fikr.
 29. al-Kaḥlānī, Muḥammad Ibn Ismā'īl. 1959/1379. *Subul al-Islām*. Maṭba'at Muṣtafā al-Ḥalabī.
 30. al-Karīmī al-Jahrumī, 'Alī. 1993/1414. *al-Dur al-Manḍūd fī Aḥkām al-Ḥudūd (Taqrīrāt Baḥth al-Sayyid Muḥammad Riḍā al-Mūsawī al-Gulpāyḡānī)*. Vol. 1.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۱۹۰

Qum: Dār al-Qurān al-Karīm.

31. al-Khānsārī, al-Sayyid Aḥmad. 1984/1405. *Jāmi‘ al-Madārik fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi‘*. 2nd. Edited by ‘Alī Akbar Ghaffārī. Tehran: Maktabat al-Ṣadūq.
32. al-Khaṭīb al-Sharbīnī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1957/1377. *Muḥnī al-Muḥtāj ilā Ma‘rifat Ma‘ānī Alfāz al-Minhāj*. Beirut: Dār Iḥyā‘ al-Turāth al-‘Arabī.
33. al-Khuraṣhī al-Malikī, Muḥammad Ibn ‘Abd Allāh. n.d. *Sharḥ al-Khuraṣhī ‘alā Mukhtaṣar Sayyidī Khalīl*.
34. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya‘qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 1980/1401. *al-Kāfī*. Beirut: Dār al-Ta‘āraf li al-Maṭbū‘āt.
35. al-Maqdisī, ‘Abd al-Raḥmān Ibn Muḥammad (Ibn Qudāma). n.d. *al-Sharḥ al-Kabīr ‘alā Matn al-Muqni‘*. Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Arabī.
36. al-Maqdisī, Muḥammad (Ibn Mufliḥ). n.d. *al-Furū‘ wa Taṣṭiḥ al-Furū‘*.
37. al-Miṣrī al-Ḥanafī, Zayn al-Dīn Ibn Ibrāhīm (Ibn Nujaym). 1997/1418. *al-Baḥr al-Rā‘iq Sharḥ Kanz al-Daqā‘iq*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyya.
38. —. n.d. *al-Baḥr al-Rā‘iq Sharḥ Kanz al-Daqā‘iq*. Beirut: Dār al-Ma‘rifā.
39. al-Muntazirī, Ḥusayn ‘Alī. 2001/1380. *Nizām al-Ḥukm fī al-Islām*. Qum: Hāshimīyyūn.
40. al-Muqaddas al-Najafī, Muḥammad Hādī. n.d. *Taqrīrāt al-Ḥudūd wa al-Ta‘zīrāt (Taqrīrāt Baḥth al-Sayyid Muḥammad Riḍā al-Mūsawī al-Gulpāygānī)*. Qum.
41. al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1990/1411. *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. 2nd. Qum: al-‘Ilmīyya.
42. —. 1989/1410. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. 28th. Qum: Madīnat al-‘Ilm.
43. —. 1989/1410. *Takilat Minhāj al-Ṣāliḥīn*. 28th. Qum: Madīnat al-‘Ilm.
44. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Sayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 1970/1390. *Tahrīr al-Wasīla*. 2nd. Najaf: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyya.
45. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1988/1367. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā‘i‘ al-Islām*. 3rd. Edited by ‘Abbās al-Qūchānī. Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
46. al-Nawawī, Muḥyī al-Dīn Ibn Sharaf. n.d. *al-Majmū‘ Sharḥ al-Muḥaḍḍhab*. Beirut: Dār al-Fikr.
47. —. n.d. *Rawḍat al-Ṭālibīn wa ‘Umdat al-Muḥtājīn*. Edited by ‘Ādil Aḥmad ‘Abd al-

اقدام غیر در قتل
مهدورالدم در موارد
مختص به حاکم در
مذاهب خمسہ

- Mawjūd and ‘Alī Muḥammad al-Mu‘awwad. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
48. al-Qummī al-Sabziwārī, ‘Alī Ibn Muḥammad (al-Muḥaqqiq al-Qummī). n.d. *Jāmi‘ al-Khilāf wa al-Wifāq bayn al-Imāmīyya wa bayn A‘immat al-Ḥijāz wa al-‘Irāq*. Edited by Ḥusayn al-Ḥasanī al-Bīrjandī. Qum: Pāsdār-i Islām.
 49. al-Ramlī, Muḥammad Ibn Abī al-‘Abbās (al-Shāfi‘ī al-Saqqīr). n.d. *Nihāyat al-Muḥtāj ilā Sharḥ al-Minhāj*. al-Maktabat al-Islāmīyya.
 50. al-Ṣāfi al-Gulpāyghānī, Lutf Allāh. 1983/1404. *al-Ta‘zīr Anwā‘uh wa Mulḥaqātuh*. 2nd. Qum: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
 51. al-Sarakhsī, Abū Bakr Muḥammad Ibn Aḥmad (Shams al-A‘imma al-Sarakhsī). 1983/1404. *al-Mabsūṭ*. Beirut: Dār al-Ma‘rifā.
 52. al-Shāfi‘ī, Muḥammad Ibn Idrīs (al-Imām al-Shāfi‘ī). 1982/1403. *al-Um*. 2nd. Beirut: Dār al-Fikr.
 53. al-Ṭabātabā‘ī al-Ḥā‘irī, al-Sayyid ‘Alī (Ṣāḥīb al-Rīyaḍ). 2004/1422. *Rīyāḍ al-Masā‘il fī Tahqīq al-Aḥkām bī al-Dalā‘il*. Qum: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
 54. al-Tabrizī, Jawād. 1995/1416. *Ṣirāṭ al-Najāṭ*. Qum: Nashr-i Barguzīdī.
 55. al-Tawḥīdī al-Tabrizī, Muḥammad ‘Alī. n.d. *Miṣbāḥ al-Fiqāha fī al-Mu‘āmalāt (Taqrīrat Baḥth al-Sayyid al-Khu‘ī)*. Maktabat al-Dāwarī.
 56. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn ‘Alī (Ibn Ḥamza al-Ṭūsī). 1987/1408. *al-Wasīla ilā Nayl al-Faḍīla*. Edited by Muḥammad al-Ḥassūn. Qum: Khayyām.
 57. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1979/1400. *al-Iqtisād al-Hādī ilā Ṭariq al-Rashād*. Qum: Khayyām.
 58. —. 1986/1407. *al-Khilāf*. Edited by ‘Alī and others al-Khurāsānī. Qum: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
 59. —. n.d. *al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmīyya*. 2nd. Edited by Muḥammad Bāqir al-Bihbūdī. al-Maktabat al-Murtaḍawīyya li Iḥyā‘ al-Āthār al-Ja‘farīyya.
 60. —. n.d. *al-Nihāya fī Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. 2nd. Qum: Quds Muḥammadī.
 61. —. n.d. *al-Raṣā‘i‘il al-‘Ashr*. Qum: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
 62. —. 1986/1407. *Tahdhīb al-Aḥkām fī Sharḥ al-Muqni‘a li al-Shaykh al-Mufīd*.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۱۹۲

- 4th. Edited by al-Sayyid Ḥasan al-Mūsawī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
63. al-Waḥīd al-Khurāsānī, Ḥusayn. n.d. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. 5th.
64. al-Yūsufī, Ḥasan Ibn Abī Ṭālib (al-Muḥaqqiq wa al-Fāḍil al-Ābī). 1987/1408. *Kashf al-Rumūz fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi*. Edited by 'Alī Panāh al-Ishtihārdī. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
65. 'Awda, 'Abd al-Qādir. n.d. *al-Tashrī' al-Jinā'ī al-Islāmī Muqārīnan bi al-Qānūn al-Waḍ'ī*. 12th. Beirut: Muassasat al-Risāla.
66. Dihkhudā, 'Alī Akbar. 1998/1377. *Lughatnami-yi Dihkhudā*. 2nd. Tehran: Dānishgāh-i Tehrān (Tehran University).
67. Faṭḥ Allāh, Aḥmad. 1994/1415. *Mu'jam Alfāz Fiqh al-Ja'farī*.
68. Ḥusaynī Rawḥānī, Sayyid Ṣadiq. 1998/1377. *Isṭiṣṭā'āt-i Qaḍāyī*. Tehran: Sopihr.
69. Ibn Idrīs al-Ḥillī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1989/1410. *al-Sarā'ir al-Hāwī li Tahṛir al-Fatāwī*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
70. Majīdī, Maḥmūd. 2018/1397. "Āsīb Shināsī-yi Sīyāšt-i Kiyfarī-yi Irān dar Qibāl-i Mahdūr al-Dam." *Muṭāli'āt-i Fiqh va Ḥuqūq-i Islāmī* 10 (18): 331-356.
71. Muḥaqqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā. 2015/1394. *Qava'id-i Fiqh*. 34th. Tehran: Markaz-i Nashr-i 'Ulūm-i Islāmī.
72. Qalyūbī, Aḥmad ibn Salāma, and Aḥmad Burlusī 'Umayra. n.d. *Ḥāshīyatā Qalyūbī wa 'Umayra 'alā Sharḥ Jalāl al-Dīn al-Maḥallī 'alā Minhāj l-Ṭālibīn*. Cairo: 'Isā al-Ḥalabī.
73. Sābiq, al-Sayyid. 1976/1397. *Fiqh al-Sunna*. 3rd. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī.
74. Ṣafī Pūrī, 'Abd al-Raḥīm Ibn 'Abd al-Karīm. n.d. *Muntahā al-Arab fī Lughat al-'Arab*. Kitābkhāni-yi Sanāyī.
75. Ṭabāṭbāyī, Sayyid Muḥammad Ḥusayn. 1962/1341. *Baḥṭhī Darbāri-yi Marja'īyyat va Ruḥānīyyat*. Shirkat-i Sahāmī Intishār.

